

Sagsar and Bozgosh in Epic and Non-epic Poetry

M. J. Erfani Beyzaee¹

سگسار و بزگوش در شعر حماسی و

غیرحماسی، دگرگونی تصویر و کاربرد

محمدجواد عرفانی بیضائی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۴/۳۰

Abstract

Studying the etymology of special words in Persian language is of great significance from different aspects. In the present article two words of Sagsar and Bozgosh have been studied by the writer. Sagsar has been applied in epic verses both as the name of a place referring to creatures having a dog head and human body and as a proper noun referring to Demon. Beside heroic poets, other poets have also used the word "Sagsar" in their verses. This research will try to find an answer to the following questions: "Who introduced these two words in Persian literature?" and "What is the difference of applying the word Sagsar in epic and non-epic verses?"

Based on our findings in this research, the word Sagsar was used in Ferdowsi's *Shahnameh* for the first time. The only literary source, in which the word "Bozgosh" has been used is also Ferdowsi's *Shahnameh*. The existence of places called Sagsar and Bozgosh in geography is also discussed here in this study. The difference in the function of Sagsar concept in epic and non-epic verses as well as its semantic and content transition will also be studied in the research.

Keywords: Sagsar, Bozgosh, mazandaran, Shahnameh, Epic, Geography.

چکیده

سگسار و بزگوش واژه‌هایی هستند که هم در آثار حماسی هم در آثار غیرحماسی به کار رفته‌اند؛ واژه سگسار در اشعار حماسی هم به عنوان اسم مکان و هم به عنوان اسم خاص کاربرد داشته است؛ اسم مکان برای محل سکونت کسانی که سر سگ و بدن آدمی داشته‌اند و به عنوان اسم خاص نیز برای دیو به کار رفته است. علاوه بر شاعرانی که حماسه‌سرا بوده‌اند، دیگر شاعران نیز از واژه سگسار در اشعار خود بهره برده‌اند. در مورد این دو واژه این پرسش‌ها مطرح است که اولین بار چه کسی این دو واژه را وارد ادبیات کرده است؟ و کاربرد سگسار، در آثار حماسی با آثار غیرحماسی چه تفاوتی دارد؟

براساس پژوهش به عمل آمده، سگسار اولین بار در شاهنامه فردوسی به کار رفته است و تنها منبع ادبی، که از بزگوش نامی به میان آورده نیز، شاهنامه فردوسی است. از دید جغرافیا نیز، وجود مکان‌هایی به نام سگسار و بزگوش قابل بحث است. همچنین تصویر «سگسار» در اشعار حماسی و غیرحماسی کارکردهای متفاوتی دارد و معنی و مضمون آن نیز در آثار مختلف دچار دگرگونی و تحول شده است.

کلیدواژه‌ها: سگسار، بزگوش، مازندران، شاهنامه، حماسه، جغرافیا.

1. Assistant Professor of Language & Persian Literature Dept. at Payame Noor University.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور.
mj_erfani@yahoo.com

مقدمه

واژه سگسار اولین بار در ادب حماسی _ شعر فردوسی و حماسه‌سرایانی دیگر _ و رفته‌رفته در شعر دیگران البته با برداشت‌هایی جدید آمده است. یعنی شاعران دیگر، با به خاطر آوردن سگسار و معنی و کاربرد آن در متون حماسی، آن را به صورت مشابه قرار داده و برای آن وجه شبه‌های گوناگونی پیدا کرده‌اند.

شاعران پارسی‌گو سگسار را به معانی مختلف به کار برده‌اند. در متون حماسی که ما در این مقاله مورد بررسی قرار داده‌ایم (شاهنامه فردوسی، شهریارنامه عثمان مختاری غزنوی و گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی) واژه سگسار هم به معنی اسم شخص و هم به عنوان اسم مکان به کار رفته است؛ ولی در شعر شعری که حماسه‌سرا نبوده‌اند، شاعر از تصویر و کارکردهای شخصیت سگسار بهره برده است.

واژه بزگوش فقط در شاهنامه فردوسی به کار رفته است. در این مقاله ضمن آوردن شواهدی از اشعار شاعران و بررسی کاربرد واژه سگسار و تفاوت معنی و تصویر آن در شعر ایشان، به کاربرد دو واژه سگسار و بزگوش در شاهنامه می‌پردازیم. نسخه‌ای اساس برای بررسی سگسار و بزگوش در شاهنامه چاپ مسکو خواهد بود.

هدف از نگارش این مقاله یافتن پاسخ پرسش‌های زیر است:

- سگسار و بزگوش به چه معانی‌ای در ادبیات به کار رفته‌اند؟
- چه کسی کلمات سگسار و بزگوش را وارد ادبیات کرده است؟

- تحوّل معنا و نحوه کاربرد سگسار به صورت تصویری بدیع در ادبیات چگونه بوده است؟ در این نوشتار سعی ما بر این است تا از بزگوش و سگسار در حال حاضر نشانی‌هایی به دست دهیم.

۱. معنای سگسار و بزگوش

۱-۱. معنای سگسار

معانی مختلفی که از فرهنگ‌های معتبر برای واژه سگسار ذکر گردیده، دلالت بر این دارد که این واژه از بدو ورود به ادبیات فارسی به مرور دچار دگرگونی معنایی شده است؛ در فرهنگ معین ذیل واژه سگسار هم به کسی که دارای سری مثل سگ بوده گفته شده و هم به انسان‌های حریص، طماع، دنیاپرست و طالب دنیا و گویا اسم منطقه، شهر یا سرزمینی که مردمی با سر سگ و تن آدمی در آن زندگی می‌کرده‌اند، نیز بوده است. (فرهنگ معین، ۱۳۸۶: ذیل سگسار)

دهخدا و صاحب برهان قاطع آنها را دیو نیز می‌دانسته‌اند: «یکی از محققان چنین پنداشته است که چون این دیوان از پوست حیوانات و احیاناً سگ و گرگ برای پوشش استفاده کرده‌اند بدین جهت سگسار و گرگسار یعنی مانند سگ و گرگ خوانده شده‌اند». (دارن گاسپیا، به نقل از صفا، ۱۳۸۴: ۶۰۲)

بعضی نیز آنها را گروهی آدم‌خوار پنداشته‌اند. مستوفی در نزهت‌القلوب می‌گوید: «جزایر سگساران چند جزیره‌اند و درو از سگساران خلقی بی‌شمار و مردم‌خوارند»، «و در آنجا گروه بسیار است و با مردم پیوسته در جنگ باشند». (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۳۶ و ۲۳۲) در آثار البلاد و

باید «ورگوش» یا «برگوش» باشد. (نفیسی، مقدمه حماسه ملی ایران) و همو بهترین مأخذ را یادگار جاماسپ دانسته: «گشتاسپ شاه پرسید: که بوم و زمین ایشان: ورچشمان و ورگوشان و... سگسران چگونه است؟ به نیمه اوزمزدی باشند یا به نیمه اهریمنی؟ (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۱۳۴)

امروزه در دهستان رهاش بخش حومه شهرستان خوی دهی به اسم بزگوش وجود دارد. (فرهنگ جغرافیای ایران، ۱۳۳۰: ۸۹) همچنین در ۲۱ کیلومتری جنوب غرب و در قسمت جنوبی سبلان کوه‌هایی با ارتفاع ۳۳۰۲ متر قرار دارند که به آنها بزگوش گویند که تا حدود دریاچه ارومیه کشیده شده است. (افشار، ۱۳۶۹: ۱۶) این کوه‌ها ۱۲۰ کیلومتر طول و ۴۵ کیلومتر عرض دارند و شهرستان میانه نیز بین دو رشته کوه بزگوش و قافلانکوه قرار گرفته است. (فرجی، ۱۳۶۶: ۱۶۹ و ۲۰۶)

علاوه بر رشته کوه بزگوش، رشته کوه دیگری نیز با قله ۲۵۰۰ الی ۳۳۰۰ متری به اسم بزگوش در استان آذربایجان شرقی وجود دارد. منابع آب‌های سطح‌الارضی و رودخانه‌های میانه از طریق قزل اوزن به دریای خزر وارد می‌شوند و رود قوری‌چای که از رشته کوه بزگوش سرچشمه می‌گیرد نیز وارد قزل اوزن می‌شود (ویکی پدیا) و از آنجا وارد خزر می‌گردد.

با توجه به مواردی که گفته شد در فرهنگ‌ها و دیگر کتب معتبر از سگسار و بزگوش معنای یکدست و روشنی ارائه نشده است، اما با توجه به ابیات و موارد دیگری که در پی خواهد آمد، می‌توان به نتایجی دست پیدا کرد.

اخبارالعباد نویسنده روایتی از شخصی آورده که با کشتی به جزیره‌ای رسیده و ساکنان آنجا را با رویی چون سگ و بدنی چون انسان دیده است؛ عده‌ای از ساکنان آن جزیره ایشان را به خانه خود برده و به انواع خوراکی‌ها از آنها پذیرایی می‌کنند؛ گوید در آنجا کله و استخوان آدمی بسیار بود. بعد راوی درمی‌یابد که هدف سگسارها از پذیرایی، پروار کردن و خوردن ایشان است؛ به همین دلیل از خوردن غذا خودداری کرده و سگسارها به دلیل لاغر شدن او را نمی‌خورند؛ راوی از فرصتی که به دست می‌آورد استفاده کرده فرار می‌کند. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۷۰)

عده‌ای نیز سگسار را سیستان دانسته‌اند: «سگسار یا سگستان و سیستان؛ همین‌طور سکه و سرزمین سکه» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۶۱۸)؛ رستگار فسایی نیز ذیل سگسار، در پاورقی گفته: «بعضی محققان برآنند که اصل کلمه سگسار (سک = سگستان) منسوب به قوم سکه، یعنی سرزمین سکه‌هاست. (معین، ۱۳۸۶: ۷۷۶؛ به نقل از رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۵۵۶)

۲-۱. معنای بزگوش

از بزگوش در فرهنگ معین، برهان قاطع، واژه نامک و کتب جغرافیایی چون حدودالعالم، البلدان احمد ابن ابی یعقوب، والمسالك والممالک ابن خردادبه و المسالك والممالک ابواسحق ابراهیم اسطخری که کتاب‌هایی کهن در نام مکان‌های جغرافیایی است، حرفی به میان نیامده است؛ دهخدا نیز به همین اکتفا کرده که «از اشعار فردوسی برمی‌آید که نام محلی بوده است». بعضی نیز گفته‌اند که

اکنون در مورد چگونگی به‌کارگیری این واژگان از سوی فردوسی، مواردی را به شرح زیر، ذکر می‌کنیم:

۲. شاهنامه و کاربرد سگسار در آن

فردوسی اولین کسی است که این واژه را وارد شعر فارسی کرده و ۶ بار آن را در شاهنامه به کار برده است. اشعاری از شاهنامه که واژه سگسار در آنها آمده است عبارت‌اند از:

(۱) نه سگسار ماند نه مازندران

زمین را بشوید به گرز گران

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۸۱/۱)

شاید اولین کاربرد سگسار در ادبیات، بیت بالا باشد. این بیت اشاره به مشورت سام با موبدان و پیشگویان درباره ازدواج زال و رودابه و آینده ایشان دارد که ستاره‌شناسان به سام نوید می‌دهند از ایشان فرزندی متولد خواهد شد که:

(۲) نه سگسار ماند نه مازندران

زمین را بشوید به گرز گران

سپاهی که سگسار خوانندشان

پلنگان جنگی نمایندشان

(همان: ۱۹۵)

مراد سپاهی از جنگاوران و دیوان مازندرانی است

که منوچهر درباره آنها از سام اطلاعات می‌خواهد:

وزان گرگساران جنگ آوران

وزان نــــره دیوان مازندران

بپرسید و بسیار تیمار خورد

سپهد سخن یک به یک یاد کرد

برفتم بران شهر دیوان نر

نه دیوان که شیران جنگی به بر

که از تازی اسپان تکاورترند
ز شیران ایــــران دلاورترند
سپاهی که سگسار خوانندشان
پلنگان جنگی نمایندشان

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۹۵/۱)

این گونه که از ابیات بالا مشخص است سپاه سگساران از آن مازندران است؛ چراکه سام از نره دیوان مازندران و شهر دیوان نر سخن می‌گوید که سپاه جنگجوی آنها را سگسار می‌خوانند.

(۳) به سگسار مازندران بود سام

فرستاد نوذر بر او پیام

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۷/۲)

(۴) چو سگسار غرچه چو شنگل زهند

هوا پر درفش و زمین پر پرند

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۶۳/۴)

در این بیت از پهلوان نامی غرچه، به اسم سگسار یاد شده است؛ به قیاس شنگل از هند، غرچه اسم مکان و سگسار نیز اسم خاص شخص است.

سگسارها در متون حماسی موجوداتی بوده‌اند که همواره دشمن ایرانیان به شمار می‌رفته‌اند و حتی گاهی با دیگر دشمنان برای ضربه زدن به ایران هم‌دست می‌شده‌اند:

(۵) ز بزگوش و سگسار و مازندران

کس آریم با گرزهای گران

(همان: ۲۲۶)

(۶) همه پشت ایشان به کاموس بود

سپهد چو سگسار و فرطوس بود

(همان: ۲۳۴)

۲-۲. چگونگی کاربرد واژه سگسار در شاهنامه

(الف) به عنوان اسم خاص: (دیو)

سپاهی که سگسار خواندشان
پلنگان جنگی نمایندشان

(همان: ۱۹۵)

چو سگسار گرچه چو شنگل زهند
هوا پر درفش و زمین پر پرند

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۶۳/۴)

(ب) به عنوان اسم مکان: (محل زندگی دیوان)

به سگسار مازندران بود سام
فرستاد نوذر بر او پیام

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۷/۲)

نه سگسار ماند نه مازندران
زمین را بشوید به گرز گران

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۸۱/۱)

۲-۳. مشخصات سگسار در شاهنامه

فردوسی سگساران را دیوهای جنگجو، بسیار سریع و دلاورتر از ایرانیان به تصویر کشیده است؛ این تصاویری که فردوسی از سگساران ارائه می‌کند، رفته رفته در شعر اسدی طوسی و عثمان مختاری با صفات بیشتر و کامل تری شکل می‌گیرد. فردوسی در مورد محل زندگی سگساران مشخصات دقیقی ارائه نمی‌کند؛ خواهیم دید که اسدی طوسی این کار را انجام داده است.

۳. گرشاسپ‌نامه و کاربرد واژه سگسار در آن

سپاهی که سگسار خواندشان
دلیران پیکار دانندشان

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۷۴)

سگسار در اینجا اسم همان جنگاوری است که در بیت چهارم به آن اشاره شد که قرار بود با جمعی دیگر از پهلوانان و جنگاورانی چون کاموس کشانی، شنگل، گهارگهانی، کندر شیرمرد و... به جنگ با ایران و رستم بروند. یعنی پشت ایشان به کاموس و همچنین سپهبدی چون سگسار و فرطوس گرم بود.

۲-۱. نحوه کاربرد سگسار در ارتباط با سایر واژگان در شاهنامه

(الف) به عنوان کلمه مضاف:

در بیت زیر سگسار و مازندران به صورت مضاف و مضاف‌الیه به کار رفته‌اند:

به سگسار مازندران بود سام
فرستاد نوذر بر او پیام

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۷/۲)

(ب) به عنوان کلمه معطوف:

در بیت زیر کلمات سگسار، بزگوش و مازندران با واو عطف به همدیگر معطوف شده‌اند:

ز بزگوش و سگسار و مازندران
کس آریم با گرزهای گران

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۲۶/۴)

(ج) به عنوان کلمه همپایه با واژه‌ای دیگر:

در بیت زیر سگسار و مازندران به صورت همپایه، در کنار هم به کار رفته‌اند:

نه سگسار ماند نه مازندران
زمین را بشوید به گرز گران

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۸۱/۱)

بوده است؛ همچنین این دیوان در رزم دلیر و جنگاور بوده‌اند».

اسدی به آدم‌خوار بودن و خوی وحشی سگساران نیز به دقت اشاره می‌کند.

بسان گرازان بر اندام مرد
به دندان بدرند درخ نبرد
ربایند مرد از بر زین چو دود
خورندش هم اندر زمان زنده زود
یکی سرش‌کندی یکی دست‌وپای
بخوردندی از پیش صف‌هم به‌جای
برین گونه کردند رزمی درشت
از ایرانیان چند خوردند و کشت

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۷۷)

اسدی موجوداتی را به تصویر می‌کشد که وحشیانه لباس جنگی ایرانیان را با دندان از هم می‌درند و ایشان را زنده‌زنده به دندان کشیده، دست و پایشان را کنده می‌خورند. آدم‌خوار بودن سگسارها از اسدی به بعد مورد توجه قرار می‌گیرد. قبل از این گفته شد که در *نزهت القلوب* و *آثارالبلاذ و اخبارالعباد* نیز - که بعد از *گرشاسپ نامه* نگارش یافته‌اند - به آدم‌خوار بودن سگساران اشاره شده است.

فردوسی خالق موجودی بوده که اسدی و عثمان مختاری به تکمیل آن پرداخته‌اند و بعدها منشأ تصویرسازی شعرای غیر حماسی گشته است.

۳-۳. محل زندگی سگسارها در *گرشاسپ‌نامه*

اسدی درباره محل زندگی آنها - که فردوسی چندان به آن نپرداخته بود - گوید:

۳-۱. چگونگی کاربرد واژه سگسار در *گرشاسپ‌نامه*

اسدی طوسی فقط یک بار به عنوان اسم دیو از سگسار نام برده سپس به توصیف آن پرداخته است:

سپاهی که سگسار خوانندشان
دلیران پیکار دانندشان

(همان: ۱۷۴)

۳-۲. مشخصات سگسار در *گرشاسپ‌نامه*

سپاهی که سگسار خوانندشان
دلیران پیکار دانندشان
چو غول‌نشان چهره چون سگ دهن
بسان بزبان موی پوشیده تن
سپاهی به دندان گراز و به دو گوش پیل
به رخ زرد و اندام هم‌رنگ نیل

(همان: ۱۷۴)

اسدی توصیف‌های ارائه شده خود از سگسار را بعد از مصراع «سپاهی که سگسار خوانندشان» می‌آورد که برگرفته از خود فردوسی است. فردوسی نیز دو بیت بعد از همین مصراع، به توصیف این موجودات می‌پردازد. اما توصیفی که اسدی از سگسار دارد از فردوسی دقیق‌تر و بیشتر است. فردوسی به ذکر همین نکته که سگساران دیوهایی جنگجو، بسیار سریع و دلاورتر از ایرانیان بوده‌اند، اکتفا کرده است؛ اما اسدی همان گونه که اشاره شد توصیف دقیق‌تری از ظاهر، دلیری و ... سگساران ارائه می‌دهد:

«سگسارها موجوداتی با چهره‌هایی شبیه به گول و با دهنی پوزه مانند بوده‌اند که رویی زرد و اندامی تیره رنگ و پر مو با دندان‌هایی تیز چون گراز داشته‌اند و گوش‌های آنها چون فیل بلند



جزیری که مرزش نبد نیم پی
جز از سنگ و خار و گزستان و نی
ز یک پهلوش بیشه آب کند
کلاتی(۱) در و برز کوهی بلند

(همان: ۱۷۴)

براساس توصیف اسدی، محل زندگی سگساران جزیره‌ای است که با داشتن راه‌های پر از سنگ، خار، کلات، قلعه و کوه بلند، دست نیافتنی به نظر می‌رسد. مستوفی نیز به زندگی سگساران در جزیره اشاره کرده بود: «جزایر سگساران چند جزیره‌اند و درو از سگساران خلقی بی‌شمار و ...» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۳۶). همچنین قزوینی در روایتی که در آثارالبلاد و اخبارالعباد از راوی نقل کرد اشاره مشابهی به زندگی ایشان دارد. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۷۰)

۴. شهریارنامه و کاربرد واژه سگسار در آن

عثمان مختاری غزنوی در کتاب شهریارنامه در قسمت رسیدن شهریار به بیشه هشتم و جنگ او با بوزینگاناز سگسار اسم می‌برد که مشخص است اسم یکی از دیوهاست:

یکی دیو وارونه سردارشان

همه رهنی هست کردارشان

مر آن دیو را نام سگسار(۲) شد

که شیر از نهیبش در آزار شد

سرش بر طریق سر سگ بود

ستمکاره و زشت و بدرگ بود

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

در ابیات زیر زنجان - بوزینه‌ای که در بند شهریار بود و شهریار او را آزاد کرد - که حال در زمره لشگریان شهریار است خطاب به سگسار گوید:

جالب است که در ده قلعه رودخان جزو دهستان مرکزی شهرستان فومن، در ۱۲ کیلومتری جنوب شهر فومن (در استان گیلان) قلعه‌ای وجود دارد که به سکسار معروف است. (تاریخ گیلان: ۱۸۳، به نقل از ستوده، ۱۳۴۹: ۱۵۷/۱) این دژ یکی از دژهای عجیب ایران است. دژهای خراسان و الموت و رودبار و طارم و زنجان در مقابل این دژ بسیار کوچک و ناچیزند. (ستوده، ۱۳۴۹: ۱۵۸/۱) میلیون‌ها آجر در این قلعه به کار رفته است و عظمت این قلعه به قدری است که به شهری آباد بیشتر شباهت دارد. (همان: ۱۶۱ - ۱۶۰) شاید بین کلات و دژی که اسدی به عنوان محل زندگی سگساران از آن نام برده و قلعه پر عظمت سکسار در فومن گیلان، شباهت‌هایی باشد.

در این منظومه نیز از قلعه‌ای شگرف و
عجیب سخن گفته شده است، قلعه‌ای که:
بود جای مأوای مضراب دیو
که از او شهر مغرب بود در غریو
سراسر پر از دیو آن بیشه است
که در چنگشان سنگ چون شیشه است
(همان: ۱۳۸)

و سگسار سردار نگهبانان آن قلعه است:
یکی دیو وارونه سردارشان
همه رهزنی هست کردارشان
مر آن دیو را نام سکسار شد
که شیر از نهیش در آزار شد
(همان: ۱۳۸)

اما مشخصات آن قلعه این‌گونه توصیف شده است:
از ایشان چه برگردی ای نامدار
بینی به ناگه یکی کوهسار
یکی کوه بینی به غایت بلند
که خور با سر او رود با کمند
چه سایه برش چرخ گردیده پست
بلندیش برتر ز اندیشه است
بر آن که یکی قلعه بینی شگرف
نگردد کم از بس بلندیش برف
رسیده در آن قلعه بی بدل
سر پاسبانان به پای زحل
(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

تنها تفاوتی که در این قلعه نسبت به قلعه
مورد نظر اسدی طوسی می‌بینیم این است که
سگسار در اینجا نگهبان آن قلعه عظیم است، در
حالی که دیدیم در داستان اسدی سگساران در
قلعه زندگی می‌کرده‌اند:

جزیری که مرزش نبد نیم پی

تو را نام اگر دیو سگسار شد
به کین نام من شیر کردار شد
(همان: ۱۳۹)

کجا سگ بر شیر پای آورد
به گاهی که او رزم رای آورد
تو را چون سر سگ اگر سر بود
سر گرز من گاو پیکر بود
(همان: ۱۴۰)

در *شهریارنامه* چند بار دیگر هم از سگسار
نام برده شده که در همه موارد، مراد همان
سگسار ابیات بالاست که در نهایت به دست
شهریار کشته می‌شود:

بدان دار پیچید سگسار را
مر آن اهرمن دیو بد کار را
(همان: ۱۴۱)

از آن دار بگشاد سکسار را
مر آن دیو سگ زشت بدکار را
سرش را به شمشیر از تن فکند
نشست آن زمان بر فراز سمند
(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

۴-۱. مشخصات سگسار در *شهریارنامه*

از ابیاتی که در *شهریارنامه* از سگسار سخن به
میان آمده است مشخص می‌شود که ظاهر
سگسار زشت بوده، با سری چون سگ، با اندامی
وارونه که پیشه او و هموعانش راهزنی بوده
است؛ در اینجا نیز می‌بینیم که عثمان مختاری
صفتی جدیدتر از آنچه فردوسی و اسدی گفته
بودند به سگسار اضافه کرده است.

- جز از سنگ و خار و گزستان و نی
ز یک پهلوش بیشه آب کند
کلاتی درو برز کوهی بلند
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۷۴)
- ز بزگوش و سگسار و مازندران
کس آریم با گرزهای گران
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۲۶/۴)
- ب) به عنوان کلمه همپایه:
ز بزگوش تا شاه مازندران
رهی زشت و فرسنگ‌های گران
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۳/۲)

۵. کاربرد بزگوش در شاهنامه

بزگوش سه بار در شاهنامه به کار رفته، ابیاتی از شاهنامه که در آنها بزگوش آمده، به شرح زیر است:

(۱) وزان روی بزگوش تا نرم پای
چو فرسنگ سیصد کشیده ز جای

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۳/۲)

اولاد در پاسخ پرسش رستم که جای دیو
سپید، پولاد غندی، بید و محل زندانی شدن
کاووس را می‌پرسد بیت بالا را می‌گوید.

بیت زیر در شاهنامه بعد از بیت بالا آمده و
ادامه همان نشانی دادن اولاد به رستم است:

(۲) ز بزگوش تا شاه مازندران
رهی زشت و فرسنگ‌های گران

(همان: ۱۰۳)

(۳) ز بزگوش و سگسار و مازندران
کس آریم با گرزهای گران

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۲۶/۴)

بیت بالا را جزء ابیاتی که در آنها سگسار به

کار رفته بود نیز آورده‌ایم.

۱-۵. نحوه کاربرد بزگوش در ارتباط با سایر
واژگان در شاهنامه:

(الف) به عنوان کلمه معطوف:

۶. کاربرد سگسار در متون غیرحماسی

۱-۶. ادیب‌الممالک فراهانی در قصیده‌ای به
سگسار اشاره می‌کند:

درهم و دینار جمله وزر و وبالند
خیره مکن تو خویش را حامل اوزار
سکسارانند مردمان دغل باز
جانت برون بر ازین جزیره سگسار

(قائم مقام فراهانی، ۱۳۱۲: ۲۴۱)

استفاده ادیب‌الممالک از واژه سگسار به
صورت تشبیه است. او کسانی را که به دنبال مال
دنیا و حامل آن با دغل بازی هستند سگسار می‌نامد.
او دنیایی را که انباشته از این مردمان باشد نمی-
پسندد و خروج از این جزیره را خواهان است.

جزیره سگسار نیز در بیت بالا استعاره از
دنیاست و گفتیم سگساران در جزیره‌ها زندگی
می‌کرده‌اند: «جزیری که مرزش نبد نیم پی»
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۷۴)، (قزوینی، ۱۳۷۳: ۷۰) و
(مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۳۶ و ۲۳۲).

همین‌طور که مشاهده می‌شود در شعر
ادیب‌الممالک در تشبیه مردم دنیا به سگساران، دیو
بودن یا مکان زندگی آنها _ که در شعر شاعران
حماسه‌پرداز شاهد بودیم _ نادیده انگاشته شده -

(۶) چگونه میر و سرهنگی که ننگ صخره و سنگی
چگونه شیر حق باشد اسیر نفس سگساری
(مولوی، ۱۳۸۳: ۱۹۶/۲)

تشبیه نفس به سگسار. (مشبّه‌به)

(۷) خشم سگساران رها کن خشم از شیران بین
خشم از شیران چو دیدی سر بنه شیشاک شو
(همان: ۷۷۹)

سگساران استعاره مصرّحه است. مستعارمنه،
مشبّه‌به (سگسار) ذکر شده و مستعار له محذوف
است:

«خشم انسان‌هایی با منش سگ و خشم
سگانه را رها کن».

(۸) آن رفت کز رنج و غمان خم داده بودم چون
کمان بود این تم چون استخوان در دست هر سگسارهای
(همان: ۸۵۹)

سگساره: چون سگ. در اینجا سگسار استعاره
مصرّحه است: «آن زمان که تن من در دست سگ
نمایان (انسان‌هایی سگ صفت) بود، گذشت».

۶-۲-۱. دفتر اول مثنوی

بر دم و دندان سگسارانه شان

بر دهان و چشم کژدم خانه‌شان

(مولوی، دفتر اول، ۱۳۸۳: ۱۲۰)

سگسارانه: مانند سگان (انوری، ۱۳۸۲: ذیل واژه).
همانند موارد قبلی در اینجا نیز سگسار مشبّه‌به است.

در ۶ بیتی که مولانا سگسار را در غزلیات
شمس و یک مورد در مثنوی به کار برده، سگسار
مشبّه‌به واقع شده است و درون، فراق، سینه، دل،
تن و نفس در ۶ بیت مشبّه بوده‌اند و در دو بیت
آخر به عنوان مستعارمنه استعاره مصرّحه به کار
رفته است.

است. اینجا ادیب‌الممالک مردم دغلباز را به
سگسارها (مشبّه‌به) تشبیه کرده است و جزیره
سگسار استعاره‌ای از دنیایی انباشته از مال دوستی
و دغلبازی و طمع‌کاری است.

۶-۲. کاربرد سگسار در اشعار مولانا

مولانا در غزلیات شمس چند بار از واژه سگسار
استفاده کرده است:

(۱) درون تو چو یکی دشمنیست پنهانی

به جز جفا نبود هیچ دفع آن سگسار

(مولوی، ۱۳۸۳: ۴۰۲/۱)

در بیت بالا تشبیه درون هم به دشمن و هم
به سگسار (مشبّه‌به) مشاهده می‌شود.

(۲) چو شیرگیر شد این دل یکی سحر ز میش

سزد که زخم کشد از فراق سگسارش

(همان: ۴۵۳)

در این بیت سگسار مشبّه‌به است برای فراق.

(۳) بینش تو بیند این کز پرتو رشک خداست

سنگ‌ها از هر طرف بر سینه سگسار من

(همان: ۶۹۴)

تشبیه سینه به سگسار. (مشبّه‌به)

(۴) بار دگر شیر عشق پنجه خونین گشاد

تشنه خون گشت باز این دل سگسار من

(همان: ۷۲۸)

تشبیه دل به سگسار (مشبّه‌به)، با وجه شبه
خونخواری.

(۵) تعب تن راست لایق دل را

منه رنج تن سگسار ازین سو

(مولوی، ۱۳۸۳: ۷۷۳/۱)

باز هم مولانا از تشبیه استفاده کرده و این بار

تشبیه تن به سگسار. (مشبّه‌به)

بحث و نتیجه‌گیری

شاهنامه به دلیل اصالت و برتری که بر دیگر متون حماسی داشته بارها مورد تقلید واقع شده است؛ یکی از وجوه تقلید شاعران گرفتن تصاویر و مضامین به کار رفته در شعر فردوسی و به کار بردن آنها در اثر خودشان است؛ کاربرد واژه سگسار به وسیله فردوسی و شاعران حماسه‌پرداز پس از وی تأییدی بر این امر است که دو حماسه-سرای دیگر (اسدی طوسی و عثمان مختاری) این واژه را با معنا و مضمونی که فردوسی از سگسار ساخته بود، از او گرفته به کامل شدن و پدیداری مضامین بیشتر آن کمک کرده‌اند. حتی اسدی مصراع کلیدی را درباره سگسارها (سپاهی که سگسار خوانندشان) از فردوسی گرفته است.

در متون حماسی سگسار هم به عنوان اسم خاص یک دیو به کار رفته است و هم به معنی محل زندگی دیوان.

طبق شواهدی که از کارکرد سگسار و بزگوش در ابیات شعرای حماسه‌پرداز وجود دارد (اضافه شدن، معطوف شدن و همپایگی سگسار و بزگوش با مازندران) و با توجه به قلعه سگسار در گیلان و بزگوش و بزقوش دو رشته کوه مرتفع در استان آذربایجان شرقی، شاید بتوان سگسار را شهری، جزیره‌ای یا سرزمینی جزء مازندران و بزگوش را منطقه‌ای در کنار و همسایگی آنها دانست؛ چراکه از دیرباز مازندران نیز چون سگسار محل زندگانی دیوان بوده است. هوشنگ از اردویسو اناهیت چنین تقاضا کرد: مرا یاری کن... بر دیوان و مردمان جادو و... چیره شوم و دو بهره از دیوان

مازندران و ... را نابود کنم و زمانی که منوچهر

درباره دیوان مازندران می‌پرسد سام می‌گوید:

برفتم در آن شهر دیوان نر

چه دیوان که شیران پرخاشخر

که از تازی اسبان تکاورترند

ز گردان ایران دلاورترند

سپاهی که سگسار خوانندشان

دلیران جنگی نمایندشان

به شهر اندرون نعره برداشتند

وزان پس همه شهر بگذاشتند

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۹۵/۱)

شعراى غیرحماسى از سگسار در شعرشان

به صورت‌های دیگر چون تشبیه و استعاره بهره

برده‌اند؛ یعنی سگسار را به صورت مشبّه‌به یا

مستعارنه در شعرشان به کار برده‌اند و با استفاده

از ویژگی‌هایی که شخصیت سگسار را در ادب

حماسی ساخته است مثل پلیدی، تندخویی،

خونخواری و کشتن، حرص و طمع، آدم‌خواری

و ... (نه به صورت اسم خاص یک دیو) دست

به گسترش معنایی و مضمون‌سازی زده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. کلات: قلعه مستحکم، حصار (معین، ۱۳۸۶: ذیل واژه)

۲. در ابیات بعد سگسار آمده نه سگسار، شاید

خطای کاتب باشد.

منابع

اسدی طوسی، ابونصر علی ابن احمد (۱۳۵۴).

گرشاسپ‌نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. چاپ

دوم. تهران.

- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۹). *نگاهی به آذربایجان شرقی*. جلد اول. چاپ اول. تهران: رایزن.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. چاپ اول. تهران: سخن.
- تبریزی، محمدابن حسین ابن خلف (۱۳۳۰). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۵). *لغت نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۶۹). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. جلد اول. چاپ اول. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زنجانی، محمود (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع شاهنامه*. چاپ اول. تهران: نشر عطایی.
- ستوده، منوچهر (۱۳۴۹). *از آستارا تا استرآباد*. جلد اول. تهران: انتشارات انجمن ملی ایران.
- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جای‌ها*. چاپ اول. نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. چاپ هفتم. تهران: امیرکبیر.
- فرجی، عبدالرضا (۱۳۶۶). *جغرافیای کامل ایران*. جلد اول. چاپ اول. تهران: چاوش ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *شاهنامه*. براساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ ششم. تهران: قطره.
- فرهنگ جغرافیای ایران (آبادی‌ها) (۱۳۳۰). تهران: دایره جغرافیایی ارتش.
- قائم مقام فراهانی، میرزاصادق (۱۳۱۲). *کلیات دیوان*. تدوین و تصحیح و حواشی از وحید دستگردی. تهران: ارمغان.
- قزوینی، زکریا ابن محمد (۱۳۷۳). *آثارالبلاد و اخبارالعباد*. ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۷۷). *شهریارنامه*. به کوشش غلامحسین بیگدلی. چاپ اول. تهران: پیک فرهنگ.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *نزهت القلوب*. اهتمام و تصحیح از گای نیسترانج. چاپ اول. تهران: ارمغان.
- معین، محمد (۱۳۸۶). *فرهنگ معین*. چاپ دوم. تهران: زرین.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۳). *کلیات دیوان شمس*. مطابق نسخه تصحیح شده بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ سوم. تهران: بهزاد.
- _____ (۱۳۸۳). *مثنوی معنوی*. مطابق نسخه تصحیح شده نیکلسون، به کوشش مهدی آذریزدی (خرم‌شاهی). چاپ هفتم. تهران: پژوهش .
- http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B4%D9%87%D8%B1%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86_%D9%85%DB%8C%D8%A7%D9%86%D9%87.